درک معنا و نقش حافظه در ظهور آن

شرطی‌سازی را عرض می‌کردم. شرطی‌سازی با درک معنا یکی چیز متفاوتی است. لذا من که عینک معنابینی را می‌گفتم، به گمانم خیلی مهم است. یعنی معنا را به طوری که موطنش هست، درک کنیم. لذا در بدن فیزیکی ما، خدای متعال حتماً باید حافظه قرار بدهد تا عقل مجرد و روح مجرد، این بدن را که به کار می‌گیرد، توسط آن حافظه‌ای که خداوند در بدن مادی تعبیه کرده، معنا در اینجا مجلی داشته باشد و بتواند آن معنا را درک کند. و الا اگر عقل، بدون حافظه فیزیولوژیکی، تنها یک فرد را درک کند، معنا را درک کرده، اما ظهور پیدا نمی‌کند؛ به‌عنوان یک مفهوم حصولی‌ای که اشراق خود نفس است در دون آن درکی که باطن عقل نسبت به آن معنا پیدا می‌کند، ظهور پیدا نمی‌کند. حتماً به این حافظه نیاز است و تا دو فرد را ادراک نکنیم نمی‌توانیم معنا را به‌عنوان مابه‌الاشتراک دو فرد، درک کنیم.

شاگرد: ظاهراً عکسش درست نیست. یعنی اینطور نیست که هر جا حافظه باشد، لزوماً درک معنا باشد. مثلاً می‌شود حافظ فیزیکی باشد، اما درک معنا نباشد. مثل همان حافظه فیزیکی که در ترازو مثال زدید.

استاد: بله. برای همین مثال زدم. در ترازو هم که گفتم مقصودم همین بود.

شاگرد۲: تفاوت درک معنای قبل از حافظه با بعد از حافظه در چیست؟

استاد: معنای قبل از حافظه، در دل فرد درک شده، اما به نحو بطون. الآن هم همینطور است؛ شما به هر چه نگاه می‌کنید معانی همراهش هست. چه زمانی می‌فهمید آن معانی تجرید می‌شود و جدا به آنها نگاه می‌کنید؟ آن وقتی که در شرائط مختلف، بتوانید آن خصوصیات فردی را از آن منعزل کنید.

شاگرد۲: چه قبل از حافظه و چه بعد از حافظه، آیا درک معنا حصولی است؟

استاد: طبق مطالبی که قبلاً صحبت کردیم، نه. الاّ و لابدّ عقل باید اول معنا را به نحو شهود حضوری درک کند. شهود حضوری عقل نسبت به درک معنا چیست؟ حکماء و بزرگان حرفها زده‌اند. به تعبیر خود علماء، بهترین نظر نهائی‌ای که عرض کرده بودم این بود: وقتی عقل با مشاعری که خدا قرار داده، یک فردی را درک می‌کند، باطن آن عقل جزئی، در یک شأن عقلانی معانی بالا فانی می‌شود. درک حضوری، نه یعنی شهود، بلکه یعنی فنای در یک صور عقلی. وقتی فانی شد، آن وقت می‌تواند در لوحهای پایین‌تر وجودی خودش، آن چیزی را که در آن به حالت اشراقی فانی شده، صورت حصولی از آن بدهد. یعنی ما که قدرت داریم صور حصولی را در نفسمان ایجاد کنیم، چون قبلش باطن عقل در یک شأن تجرد، فانی شده و به آنجا رسیده. به آن جا رسیده که حالا می‌تواند این علم حصولی را اشراق کند.

شاگرد: پس حافظه، معدّ نیست، بلکه یک امر پسینی نسبت به وقایع بالایی است.

استاد: برای ظهورش اینطور عرض کردم. ما مدافع این هستیم که در هر درکی، معنا درک می‌شود و هر چه آن مُدرِک اصلی توان وجودی دارد، همراه آن احساس و درکش، معانی بالاتری را درک می‌کند. اما این معانی‌ای که الآن درک می‌کنند، چه زمانی ظهور می‌کند؟ یعنی بتواند در لوح نفس - نه در عقل - آن را سان بدهد و بتواند به‌عنوان علم حصولی از آن حرف بزند و به زبان دربیاورد و آن را سیم‌بولیک کند، مطالب دیگری است. همین روزها بحث سنگینی را دارند که آیا هر چه که ما درک می‌کنیم، می‌توانیم به نظام سیم‌بولیک دربیاوریم یا نه؟ خیلی از افراد هستند که می‌گویند نمی‌شود. آن حرف‌ها جای خودش.

شاگرد۱: اینکه در چند جلسه گذشته فرمودید بچه نفسش را در چند سالگی درک می‌کند، به‌خاطر همین است؟ به‌خاطر این است که حافظه‌اش ضعیف است و اگر حافظه درستی داشت، در همان ادراک اولیه‌ای که شیر می‌خواهد، خودش را هم درک کرده بود؟

استاد: اگر نفس بچه به‌عنوان قوه مُدرِک، درک جزئی بکند اینها هست. فقط معدّات مادی او ضعیف است. و لذا کسانی که مزاجشان اکمل الامزجه هست، این توان را به آنها می‌دهد. یعنی بدن امام معصوم علیه‌السلام - در روایاتی که در خلقت ابدان معصومین علیه‌السلام است، دارد - طوری است که در همان بدن جنینی، در شکم مادر تمام است؛ یعنی نیاز ندارد که حافظه از ضعف بیاید و بعداً کامل شود.

بازبینی #2
ایجاد شده 21 اکتبر 2024 13:23:44 توسط ... .
به روزرسانی شده 21 اکتبر 2024 13:45:46 توسط ... .